

262, 3. K. بیداری. — 4. K. آنک for از که. — 5. K. seems to have آن عالم مطلق I. ; آن عالم مطلق قید. — 21. K. آمده است before هدیه. — 22. K. فرقت for وقت. — 24. K. یکی for کمی. — توحید.

263, 3. K. om. بو. — 7. K. om. را. — 20. K. om. from وداع کنیم to جمعاً گفتند بصورت عهد: I. adds: دختر (l. 22). — 23. After نشکست اما خاطرش با دختر بود و حق تعالی واقف او بود H. after adds the following verse:

آنجا که یکی بند قباى تو بود \* کی مادر و کی پدر بجای تو بود  
— 25. K. ببیند. K. جز ریا for چون.

264, 1. I. علم و شریعت. — 9. K. و for پرو. — 10. After K. باستاند has هیتچکس با او I. هیتچکس کس هرگز II. باستاند با حق I. و بیبید. — 12. K. om. که چند است. I. om. معرفت. — 15. I. مقامات. — 22. K. om. from گفت to انصایعرا II. دینوری را. — 23. IH. کرگسی for که در دینور مردی دیدم که نماز میکرد الخ. آن کرگس.

265, 4. I. از جمله وجود; Bombay ed. K. وقت for بسطت و فراخی I. — 7. I. آلا خدای. After چیزها I. adds وقت یافتن. — 8. IHN. have که for گرد, but the Bombay ed. agrees with K. Read بیرون. — 11. The first part of this saying is corrupt in all the texts. I. has احوال خوف بر وقت بود چون خوف. We should read, however: احوال چون بروت بود چون. See Qushayrī, p. 29, l. 8. — 12. Road طبع with IHN. for هرچند طبع تباثر این آرزوها: I. adds: فساد طبیعت K. — 14. K. طمع. — 16. I. کنوز. — 17. K. وادی for وادی. — 20. K. om. کس. — 22. I. زیانها for بیرون نیابند H. — 23. H. انواع for زیانها.

267, 5. K. اگر خواهد موخداست KI. om. from و گفت down to حضور for مر یاد اورا H. — 6. H. عذر نیست II. — 22. H. حاضر.

268, 6. I. کبر for کبرگی. — 7. K. غیبت for غیبت. — 8. K. om. برای, which I have unnecessarily supplied from IH. — 13. K. om. حفظ و خلافاً راه است K. — 15. I. راه نیست before. — 16. K. om. گفت. — 17. K. om. خطاست for آنتست. — 18. K. آنتست for آنتست. After آنتست I. proceeds: سمع و بصر و قال و قیل و شناخت و حال و اینهمه اثبات تقاضا کند و اثبات صورت IH. — 19. IH. بزرگست for بزرگست. — 20. IH. ظن for بی. — 21. K. om. نه. — 22. K. om. آفتاب after آفتاب. — 23. K. om. را.

5. K. خمهء منست. — 7. Qushayrî (p. 84, l. 11) has ابن طوئون, which 'Atfâr should have written but probably did not write. — 18. K. گفت for نقلست. — 19. IH. om. from بس to و بكردمى in the next line. — 22. I. آب بسر فرو كردم. — 23. I. بظاهر. K. بنهائى. — 25. بندار in illegible in K., but is the reading of I. H. has پناه.

**257**, 2. Read دوستى for دوستى, since Qushayrî (p. 32, l. 14) has صاخخة العبودية. — 5. K. مطلع for مطالبه. — 6. K. گردانيد. — 9. K. om. رغبت دنيا از وى and so Qushayrî (p. 32, l. 13). — 13. Read رغبت دنيا از وى according to Qushayrî (p. 71, l. 15). K. has براند without points; H. has براند در وى نمايد. — 18. H. مخالفة الوقت من سوء الادب. — 18. H. مخالفت انفس وسوء الادب. — 20. After كه او ترا I. proceeds: فراموش نكرد است و السلام. — 21. This article on Abû Bakr Şaydalânî contains a number of sayings which are attributed by Qushayrî and Jâmî to Abû Bakr Tamastânî. I. has separate articles on each saint, which are almost identical in substance: on Abû Bakr Tamastânî at fol. 303a and on Abû Bakr Şaydalânî at fol. 313b. The former of these agrees more closely with the notice in the text.

**258**, 5. K. om from مصاحبت کند to تا ببرکت. — 9. After چون وصل آمد فصل نمايد و چون فصل آمد الخ I. proceeds: راه خداى بعدد انفس خلقست. — 11. I. نداء بدارك for بكار دارك. — 13. I. طريق از خداى است به بند و از بند بدو طريق نيست. — 14. K. بيند for بيند. — 16. I. adds خاص after مرد. — 19. K. وطن. — 24. I. ارادت.

**259**, 2. I. در مرگ نفس. — 4. After نشوى H. proceeds: در هر كار ابو حمزه محمد ابن ابراهيم. — 12. H. كه شايد كه در آن كار مكر بود احمد حنبلرا. I. رصافه. — 20. I. روايات و. — 16. K. om. البغدادى.

**260**, 7. K. در معاملات ايشان. — 8. K. متاجوى; H. in marg. متاجيز; text IH. — 9. I. با نام for باسلام. — 11. I. om. اگر چه. — 12. K. و مرغى منكر صوت غرق شده. — 13. K. om. گفت after در حالت. — 17. K. و ذوق. — 21. I. كفت له بصرا. — 22. K. om. نه. — 25. K. بخود شنيدند.

**261**, 3. K. نرسد. — 8. سلام must be an error. Read ديدار with I. — 11. I. در خورد خود. — 13. IH. om. from چندانك to تا فرو شد و (l. 15). — 16. I. ديد موسى عليه السلام را علم نتوانستند ديد و اگر الخ. — 17. K. بديد. — 19. K. om. from در طريق to ساختست in the next line. — 20. I. فقر for فقرا. — 24. After قانع I. has: درويشى دايم با زاهدى. حاضر و صبرى تمام با ذكرى مدايم.

8. H. — از مرگ و قیامت و دوزخ و غیره H. از for و K. 7. 250. اگر شما را H. has و گفت الخ In the saying روح و راحت و پیشت گویند بدین صحبت که با ابو الحسن کردید چه میخواهید چه بگوئید هرکسی چیزی بگفتند شیخ گفت اگر مرا گویند بدین صحبت جوانمردان 13 K. — کسیکه کسی را H. 11. — چه خواهی بگویم هم این را میخواهم گفت کسی را که بر آن مرد H. has ندانم After اندام after گفت om. روزی بایزید رحمة الله: H. has: 14. — و گفت الخ K. om. جهان خوف بود بفرمانبرداری H. 18. — علیه گفت اگر ریسمانت بگسلد بدست او بده الخ — 20. H. om. که. — 23. K. om. نه.

14. K. om. بیک for یک K. 4. — گفتند الخ IH. om. 1. 251. بپیشت K. om. 21. — بپیر دو پای بداشتمی H. 18. — در om. from تا وقتی (l. 25).

13. After پس دیدار پس بیداری H. has اندوه After 1. 252. پس گفت نه با شما گفتم که کار من الخ H. has نباید با مستجدهای دیگر چه H. 16. — نقطه for نفسی H. 15. — و گفت عبادان 24. — عیان آسمان II. قبة از لطف H. 19. — فرق است be an error of the copyist. NH. have عبادان.

یعنی هر کجا که بودی با حلق تعالی بود: H. adds رمضان 2. 253. 8. Read درم for دینار H. 6. — سویت K. 5. — و گفت الخ IH. om. حاجت وی بر نیاورم H; او را بکرده باشم K. has حاجت او روا نکرده باشم مرا بیند K. 13. — نان for ن K. 9. — و میگویم K. و گفت الخ IH. om. خراسانیان for خراباتیان II. 14. — مرا بیند ازند H. بیبارز گفتم for گفت K. 20. — بسه for به K. 17. — (l. 16) توبه ده to و گفت

ایمن که تواند 1. 2. — یا کسی مرا باشد IH. add. باشم 254. عاشقتید K. شما نه K. om. فسردگی I. فسره for فسرد K. 5. — بود. Possibly the reading of K. is correct, in the sense 'ye are cold lovers'. — 7. I. — بحقیقت عاشق کسی بود I. — آن همه H. 14. — با for همچو II. 12. — پس از آنجا الخ IH. om. 10. — در نگریستم مرا از هستی خود بر آورد H. 15. — از ماست خود از نیستی بیامدم و در پس زانوی اندوه خود: H. proceeds. نگریستم این زمین for که K. 20. — نشستم با دلی کیود و گفتم الخ

7. I. — محمد ابو الحسن N. 6. — حلق K. om. 2. 255. همی ترسی I. نمی ترسم K. از رفتن که جانست K. 8. — در آخر 16. I. — ابو اسحق ابراهیم H. 15. — و این حاضر تا من بترسم K. 13. — عبد الله مبارك KH. 20. — طوایف for طرایف H. 19. — برهان for متقی محفوظ بود I. 23. — و جد و جهدی بکمال I. و وجدی بکمال H. 22. —

— الا بصورت I. add. نخورده ام After 3. — بیت الحرام IH. 2. 256.

نیازارد to بس گفتیم H. om. — 16. H. om. from فرا — the scribe intended to write فرا. — 19. — 22. H. عتبارست و عتبارپرور (l. 19).

240, 2. K. کسا for کسان. — 4. H. می نهاد. — 7. II. om. from و اگر. — 14. K. om. و after ننیازی. — 20. Road فرو برد. H. has بر. — 21. Read و گفت آنچه. — 22. III. om. فرو برد.

247, 1. K. تا دیو for با. — 2. K. om. from بگرامت to (l. 4). — 6. K. om. from و بینائیسست to the end of the following line. — 8. K. om. علم. — 9. H. ذباک for با پاکسی. — 11. H. شنوائی و. — 17. H. دیدارش در پیر بیش دهند. — 19. The reading گشت is perhaps preferable to گشت. — 20. III. om. و گفت آنچه. — 21. H. هزار مراد. — 22. H. بیک شربت. II. which should be restored in the text. — 24. H. و پیر و برنا.

248, 1. K. سرهنگ. — 3. H. هیچ چیز ننماید. — 6. II. om. و آن. — 7. H. om. from هفت هزار تا معرفت. — 8. H. هفتاد for تا باگاه باز بودن از عین حقیقت: H. has از حقیقت. — 9. H. om. و گفت. — 10. H. دل را سه درجه است. — 13. K. این هر دو. — 15. IH. om. عشق دریائی است که خلقا. — 17. H. یکی for مردی. — 18. H. و آنچه آنچه. — 19. H. گذر for خیر. — 20. H. om. و گفت: H. has: بدین دریاها با نیند بار نشود یکی دو چیز آنچه. جای خندیدنست بر آنکس که گوید حق تعالی بدلیل توان شناخت. Probably we should read بر خیزند for بر خندند. — 23. IH. om. و گفت آنچه.

249, 1. K. نصیب لوح است و هرچه خلقست. — 2. K. در لوح. — 3. IH. om. from و کوئی. — 5. K. یا for که تا. — 8. IH. om. و گفت آنچه. — 9. K. om. بنگری. — 12. K. om. گفت. Both K. and H. have بنگری. — 13. H. proceeds: پاک نباشی و نتوانی بودن سزای او پس آندوه لازم شود. — 14. H. has: و گفت تمام پیغمبران و اولیا علیهم السلام که درین عالم آمدند و بیرون رفتند. — 15. IH. om. from اما نام بزرگتر. H. نامهای حق. — 19. H. داد باشد down to و گفت و از خلقیت: H. has کردد for گردید and proceeds: در. — 20. H. apparently has دو. — 21. H. نهایتش for نمایش. — 22. K. کرده for کردار حق تعالی. — 24. H. کنند. H. از غیر. — 24. H. نیارامد و to هر نیکویی from. — IH. om. حق تعالی اعراض کند و بهیچ کرامت مغرور نشود. — و برسیدند آنچه.

6. H. om. from *طاب کنم گفت* to *بشخصی* H. om. وقتی و گفت جمله مخلوقات دام و II. proceeds: روزه دارد 8. -- بجایباز -- عضای برکنتر H. 12. -- حجاب مومن است تا بکدام دام و حجاب باز ماند 14. K. *یا* for *با*. H. 15. -- *مجرد* for *و محبره* H. 17. -- *خر* for *حیوان* H. -- فراغ و کاهلی نفس H. *بیل* و دست for *کسب* 18 K. *بودی* for *بودندی*, which is a correction by a later hand. -- 21. K. om. *چون*. -- 23. H. *خدمت را*. -- 24. H. *شود*.

6. -- *خوش بود* که از خلف پنهان بود و احوال وی ندانند 243, 5. H. *و پیوسته خدایرا یاد* H. adds (l. 8). -- 9. H. om. from *حکایت* to *شیخ* (l. 8). -- 11. H. *پسندد*. -- 12. K. om. *علم*. -- 15. H. om. *گوهر*. -- 17. H. om. *معرفت سه قسم است* H. begins *و گفت الحج* 18. H. *جهل سائست* After 20. -- *از آنجا گوید* که مقام وی بود H. proceeds: *سه سال رنج باید کشیدن* تا زبان راست شود و ده سال رنج باید بردن تا این گوشت که بنهن ما بر رسته است از ما فرو شود و ده سال رنج باید بردن تا دل با حق تعالی راست شود و ده سال رنج باید بردن تا همتی 24. -- *بانگی* for *با آن* که K. 23. -- *احوال او بصلاح آید* پس هر که الحج H. *خلقش*.

آنکس از عمه خیرات و راحت محروم H. proceeds: *شود* 244, 3. After *و گفت زندگانی با* The next saying is corrupt. H. has: *خلافت با مدارا باید و با مصطفی صلی الله علیه و سلم خدمت و متابعت و خردمندی و با حق تعالی بیانی زیرا که او پاکست و پاکان را دوست دارد* 4. The second half of *خردمندان* is illegible in the MS. K. om. *اند* و گفت K. om. 7. -- *با حق اینها سودا دارد* H. *راه پاکتست* H. 6. -- *جهد کن تا پیش از آنکه ازین جهان بشوی سه حال الحج* H. 8. -- ذکر *بول خویش چون خون بینی* H. *آب چشم خویش چون خون بینی* H. 9. *و گفت الحج* 12. -- *در بیداری و اجتهاد خدمت و موافقت او* H. 10. -- *غایت کمال مردان سه درجه*: H. gives an entirely different text, *viz*: *است یکی آنکه خویشتر را همچنان داند که حق تعالی او را داند و کسی را نمیدانیم که او خود را چنین میداند و دیگر آنکه تو بوی باشی و او باشد و ثنای خداوند است که* H. 15. -- *دیگر آنکه تو هیچ نباشی و او باشد* 22. H. *نامردست* for *بسزای* K. 17. -- *بر زبان بنده میراند* K. 23. -- *مرد* است

غرف هیبت و تحیر H. 3. -- *ببرون آید* for *بیاید* K. 245, 1. *هیچکسرا با وی* H. 8. -- *و گفت الحج* The saying *شدندی* H. 12. -- *غایت مقام بنده* H. 10. -- *بیک تار موئی موافقت نبود* 14. K. has apparently *در* for *ها* in both instances, but no doubt

که آنگاه K. 11. — جمله معاملات تو و از آن الخ H. proceeds: بدید آید  
 12. K. بفعل. K. om. نیستی. — 14. K. او for او. — 15. K. مرقع.  
 چه میخواستی H. 20. — و ما نیز او را سخت گرفته ایم H. 18. — نتواند K.  
 22. K. اگر for جانی. — 21. K. خداندهی نیز بتو دهم for  
 و صاحب K. om. تا کنی.

آند for آیند K. 3. — و گفت هر که H. 1. 230.  
 کردن چه for گردن چه افزای H. 6. — و آن نیستی بود K. om. 4.  
 او نیک مرد نباشد H. 13. — بدانای که آنچه for بدانچ K. 10. — افزایی  
 اگر خواهی که صفت آسمان و زمین و اهل آن بشناسی بعد از آن خدایا H.  
 بایست for بانست K. 15. — بنور K. om. 14. — بدانای راه بر تو آنچه  
 بر همه چیزهای کفایت بود آنکه بر چشمه H. در مقام هیبت بایست H.  
 آب گذر می کنی گذر بر دریا کن و از آب بر خون خویش کفایت میکند  
 بکنه K. 20. — سبید for سبز H. 19. — تا آنکس که از پی تو در آید الخ  
 بدلدار H. and Bombay ed. have بکار Bombay ed. بیدانه for  
 بدیدار K. 24. — بی نمازی and بی نماز K.

جای همه فرو H. 4. — فرو for بیرون H. 3. — بی نمازی K. 1. 240.  
 12. H. om. from سایه for ساز K. 7. — درو for در K. 6. — بگرفت  
 and بنا in every case. — 14. H. بینایی for حاضر است to همه  
 H. gives the عرش for رش K. 17. — تنگی او for همه بینایی او H. 15.  
 چون حق تعالی بندها را خود خواند اگر و گفت الخ saying  
 شنوایی K. 21. — با او نشینید K. om. 20. — خواهد راه و آگشاید  
 بامداد و شبانگاه بعبادت مشغول باشند و گویند او را H. 23. — پیش نبوذ  
 زبان for دهان H. 24. — میجوئیم

جوارح H. has instead of which لب و دندان 2. 241.  
 4. K. چهار یک من H. نیم من for من تو H. من تو K. 3.  
 H. has: تا نباشید همه شما باشید. Instead of تا نباشند  
 و یک معنی الخ H. om. 5. — خود فانی شوی و نیاشی آنگاه همه تو باشی  
 صوفی دلی دارد از وی ربوده کنی دارد از وی H. has: و گفت الخ 6. —  
 بهترین است از همه عمل خلایق آسمان و زمین H. 7. برده جانی دارد سوخته  
 14. — تا باشد که زندگانی بینی که هرگز نمیری H. 13. — عمل K. om. 9.  
 17. H. om. از اندیشه to باید H. om. from نیستی H. نیستی H.  
 خدانده خویش را از هر چه و از هر که هست دوست H. 18. — و من الخ  
 22. After (l. 21) گرفته است to استاز H. om. from 19. — تر دارد  
 23. H. است که ترا بر تو آشکارا کند شهادت الخ H. proceeds: آید  
 چون از همه مخلوقات خویشتر را الخ

که غریبی که بشهر رسد چون او را H. 2. — دارد for دان K. 1. 242.  
 for و گفت H. بی بار for سبک بار H. 4. — آشنایی بود تا قوی دل باشد

— 18. After *روا بود* H. proceeds: *و خواهد برد لیکن بستایش تن ندهد*.  
 — 19. K. *تخون* for *تخون*. — 20. K. *راه حق* for *راحتی*. — 22. IH. om.  
 from *عجب* to *که دانید*. — 24. II. *همه پیرانرا خدمت کردم*.

**234**, 4. K. *با* for *تا*. — 5. K. *در یابند*. — 6. H. *بگویند*. II. *شنوند*.  
 13. K. *سر* for *ناز*. 7. K. *بازند* for *بازند*. *فلم کنند*. K. *و سخن فلم کنند*.  
 به *بیری* H. *بیری* is a conjectural emendation. K. has *بیری*. — 16. *بسیاری*.  
 18. II. *وابتار* for *راه*. H. *با*. K. om. — 17. K. om. *بسیاری*.  
 — 20. H. *نمانند*. — 21. After *آخرت* H. proceeds: *بود و لطف بود و بهشت بود اگر انتفات*.  
*گفتند نه گفت* to *و نیز* from IH. om. *جوامردان*.  
 24. H. has *علمرا*. K. *برسند*. *کنند* *باینها* *باز* *مانند* *الخ*  
*ظاهرست* *و او آنست* *که علمای ظاهر میگویند*.

K. *آن علم بود نه حال*. K. om. 11. K. om. *تو نیز الخ*. — 8. K. om. **235**,  
 و *گفت قومیرا* H. continues: *خشد*. 14. After *با بحق* for *با حق*.  
*بدوستی گرفت* *و بر اسپ نشانند* *تا داد رعیت میدهد* *و قومیرا بدوستی*  
*بباید* *بلا گیرند*. K. om. 16. K. om. *گرفت* *و ایشانرا* *از خلق جدا گردانید*.  
 23. K. *غر* for *غره*. — 22. II. *غش* for *عیش*. H. — 23. K. om.

و *در میان کتاب و سنت است* H. adds *مصطفی است*. **236**, 2. After  
 4. H. *جان ابو الحسن با هیچ*. — 3. H. *و متابعت آن*.  
 5. After *خواهند* H. proceeds: *پدیدار آید آنجا نه*.  
*دعوی ماند* *و نه هیچ پس هرکه بدین دعوی بیرون آید* *اورا گرفته*  
*که کسی کشتی را از غرق باز*. H. — 8. H. *گردد*. Cf., however, **238**, 15. —  
 9. II. *ساحل* for *خشکی*. H. *بس* *و است*. — 9. II. *دارد*.  
 11. H. *هرکه بر حمت من در بهشت شود* *از درهای بهشت اندرون رود*. H. —  
 17. H. has *بوده* *بمنزلی فرود آید* *اورا* *ببیش الخ* H. has *همت*.  
 18. H. *نیافت* for *یافت*. H. — 18. H. *رسانیدند* *باشد* *که رسید*.  
 24. H. *اعلی*. — 21. II. *باز در عالم غیب*. N. *باز غیب*. H. — 19. H. *جدائی*.  
 و *گفت الخ*. IH. om. *مانده است*.

**237**, 2. After *دشوارست* H. has: *سّر او نگاهداشتن و با خلق*.  
 4. Read *تواند*. — 6. IH. *تواند*. — 4. Read *تواند*.  
 8. H. *از معرفت*. — 10. Read *هزار*. — 12. K. om.  
*ده جای* *و هر باید خورد*. H. — 18. H. *بیشترست*.

text N. *ندانستند* *که مشاهده* to *محاسنت* from KIH. om. **238**, 1.  
 5. After *می کنند* H. has: *کئی بنو میدهند کردن*.  
 6. H. *باز* *خانه شوی*. — 6. H. *آن مثل* *بزرگانی است* *که بند* *الخ*.  
 8. H. *بی* for *بی*. *و گفت* *اول تو خداوندست* *و آخر تو هم خداوندست*. H.  
 10. After *تن*. K. om. *سه چیز*. H. *عبادت* *همه* *مجتهدان*. H. — 9. H. *بی*.

18. K. om. — اگر ائلیهی اندامم 16. K. — جان من فدای ذکر تو باد  
 هم خدمت ترا نشایستی 21. H. — دوست for دست 19. K. — و گفت  
 — 23. IH. om. و یا هستند الخ.

229, 1. H. از آن گریبان 4. IH. om. و گفت الخ 8. K. دردی  
 پس طلب 10. After IH. om. و در دروا الخ 11. om. که دارم  
 12. — و مردان پای آبله کردند و مردان سرین پی و پی آبله کردند  
 14. After — مردانرا گفت K. (l. 19) هیچ نبود و گفت III. om. from  
 15. — پیش پیش کنم که هیچ حاشش یاد نیارم N. proceeds: خواهد  
 24. Read with H. که خوانم K. جانرا for ترا N. for جنانك.

230, 2. H. بدانی 10. N. زخم for مکر IH. om. from  
 18. — ظاهر و حاصل 15. H. — آنچه for آنوقت نیز در N. مشاهده بود  
 K. seems to have پیر کناجشکی (پیرجمشکی?) for پیر مرغی  
 19. — پرو is perhaps a more likely reading than پرو مرغی  
 این زمان نتوانستی که بدان N. دانشمندی گفت الخ IH. om. داری  
 اینچ for این K. 21. — مقام برسی

231, 4. IH. om. و گفت الخ 5. N. اخص for ناخص 6. After  
 دستش و پایش و نشستن و شنیدن و دیدن و تا آن باد N. adds دهد  
 IH. omit the greater part of the saying که از بینی او فرو می آید میگوید الله  
 10. II. خذام for خدا ام K. — انست برتکمرا الخ saying  
 17. II. دوستی را for کریستن را K. 14. — موجود نبیند  
 19. K. بر غیب for بر غیبت K. 18. — بسخن خاموش گردانید  
 و حق تعالی باری بر دل H. proceeds: جشیده اند After  
 21. II. جوانمردان نهاده است که اگر ذره از آن بار الخ  
 22. IH. om. و گفت الخ 22. — میدارد

232, 1. H. بول بیفکنند for از هیبت آن فرو مانند 3. After  
 و گاه باشد که زمین بجنبد تا خلق پندارند که زلزله H. proceeds: باشند  
 6. IH. om. و گفت الخ 6. — است و گاه باشد که از عرش تا ثری بجنبد  
 18. After خدا H. has — و گفت الخ IH. om. 13. — درو for در K. 12.  
 Read باز نیابد IH. om. هیچ بنده آن باز نیابد که پای مردی کند  
 24. IH. om. بدانستم K. 22. — خویش 20. — مردی را الخ  
 و گفت الخ

233, 2. K. om. که before شما K. با رضا for باری K. بر شما  
 5. After گویند H. concludes the saying with نیکی  
 8. After مکنید II. concludes with که دوست و بدی نکردند  
 15. KH. بنماید N. نازن K. 9. — داشتنی خداوندست



16. — بدلتش for دلتش H. — 14. H. بعرضش for مغزش H. — 13. H. خلقها — K. om. ندا.

223, 2. IH. om. و گفت الخ K. om. مکنید H. — 5. H. هر که اینجا — آمی ید باید که چنان داند که در قیامت من بایستم تا او را رها پیش با خدای و H. — 10. H. بیا K. و در بهشت K. — 6. K. نکنم در بهشت نروم بگفتی After 14. — و با نفس الخ H. om. — 11. H. خلق صدیقی کردم — 15. IH. om. و گفت الخ H. proceeds: از آنکه هر چه بایزید باندیشه الخ — 16. K. نهادم — 17. IH. om. و گفت الخ H. adds در یکنثائی — 19. H. سخن او گویم down to و گفت IH. om. from. کنم after او (l. 23).

224, 2. IH. om. from نیمه امید و بیم down to نبذیرفت (l. 9). — 5. K. points نفس — 11. K. غیرت for عزت — 12. H. بماند for بود. IH. om. from گفت و down to ترا دوست دارم (l. 16). — 22. H. نه آدمی — 24. H. om. خواب دیدم. — ام و نه آدم جوانمردی الخ

225, 1. K. om. يك — 2. K. با ما دید — 5. H. om. نشد. — 7. H. نشان نشد for نشانند or نشاندند — 9. K. om. جز آن — 12. K. om. در — 14. IH. om. from گفت to مصنفی را (l. 16). — 16. H. مردانی را for پیروانی را — 18. H. نه — 20. K. om. ضعیف — 19. H. ضعیف for صفت — 23. K. غیر الحقیقه.

226, 2. IH. om. from معنی دیگر to ولكن الله رمی (l. 6). — 7. IH. om. گفت الخ — 9. K. فی for بی; N. الی. IH. om. معنی آنست الخ — 12. IH. om. from که گداز to بسیارست (l. 15). — 13. The reading زاهد کردیم K. — 14. K. در من بزیر نهاد is a correction of در من بزیر نهاد — 17. K. هستیم for هیینتم. K. نور for نور — 21. After شریعت H. adds و ابوالحسن در میان در غیبت — 22. H. om. کردی — 23. K. دعوی دوستی من کرده باشد for من کرده باشم has

227, 4. IH. om. from چون بجان to درد تووم کنی (l. 5). — 6. K. om. — 7. IH. om. from و گفتیم to حاضر نبودی (l. 11). — 8. N. adds تا آیند و بینند — 16. K. دارد — 18. NH. — 20. K. مدار for مدار. K. om. یا — 22. K. و تو — 23. K. کردیم — 24. K. کردیم. IH. om. from صدق to در حذر بود (228, 2).

228, 2. H. هشتاد و گفت K. om. — 6. K. om. همتا نبود بی همتا بود H. — 7. H. و چهار — 8. K. om. و گفت — 9. IH. om. و این با کسی N. proceeds: کرد (l. 14). After — 12. N. گویم که میان او و خدای جانی نبود و دل و جاناش شنود — 14. H. ازین for هم برین — 13. N. رسولان after و شریعت adds

IH. با او for باز. 12. H. — 11. K. نهند for نهند. — 10. (l. 10). سجده است omit from کسی گفت (l. 17). — 13. K. om. لئه. — 18. و از آفریده ببرد تا بعد از آن از خود با خود H. proceeds: گردانید. — میگفت و میکرد و اگر نه آن بودی که او را حکم چنین است و الا الخ. — 20. IH. omit this saying. — 23. H. بلاغت for بلوغ. III. و گفت الخ omit.

217, 4. H. برسد for پوشید. — 7. K. دیدم. — 12. After خواند H. proceeds: و آنچه خوردم و پوشیدم و آنچه دیدم و شنیدم و هرچه و گفت و آنچه گفت. — 14. The sayings from آفریده است از خلق مرا حجاب نکرد (l. 25) do not occur in KI. The text is that of H.

218, 5. After بماند بود H. has: و کرامات را حد و ثواب پدید است و ذکر اولیای حق تعالی حد و ثواب پدید نیست. — 13. (l. 13). جز خدای هیچ نبود و گفت down to H. om. from. — 6. IH. om. چون بهتر بدیدم خداوندی خویش بر H. proceeds: نهاده است. — 15. H. om. و شکر الخ. — 19. N. ترقی for برخی. III. که چون (219, 3). همیشه با من است down to گفت و om. from. — 21. N. چیزی (خبری or) از مصطفی صلی الله علیه وسلم من رسید یا از for و باز. — 22. N. معاینه است بچیزی که حاجت شود.

219, 8. K. om. و گفت. This saying is not in IH. — 11. K. از چیزها to غر با. — 13. K. om. from. آفریدم ببرد راه را: بخدای نمودم رفتنست to ببرد. — 17. H. om. from. — 16. H. اسیرش for با سرش; text KN. — 19. The words مرکهارا الخ, which occur in K. only, are corrupt. I cannot suggest any probable emendation. — 24. K. مرا for ترا.

220, 1. IH. om. from گفت to و از آن من (l. 4). — 6. H. از آن for. — 7. Read بیزیت شود. Possibly جنانکه بیزیت شود or similar words should be inserted after بیزیت شود. — 8. KH. دهند. — 9. K. om. نمود. — 10. K. تا با دل آکه بود. — 11. H. and Bombay ed. — 12. K. اقرار کنم. — 13. H. در روشنی H. در روش این راه. — 14. K. گفتیا for گویا. — 15. K. om. نه. — 16. H. om. — 17. K. om. آنجا. — 18. K. نیافریدم. — 19. K. om. — 20. H. and Bombay ed. بدیدار for بدار. — 21. K. و چهار. — 22. H. به نسبت آنچه من دیدم. — 24. H. خلق.

221, 3. K. om. چون مرد. — 4. K. om. گفت. — 5. K. om. من از یکی آن تو. — 6. K. om. — 7. K. om. — 8. K. om. — 9. K. om. — 10. H. در مجاهد ایستاد بودم. — 11. H. — 12. K. وجه. — 13. K. om. — 14. K. om. — 15. K. om. — 16. K. om. — 17. K. om. — 18. K. om. — 19. K. om. — 20. K. om. — 21. K. om. — 22. K. om. — 23. K. om. — 24. K. om.

222, 1. IH. om. before و گفت. — 2. K. om. — 3. K. om. — 4. K. om. — 5. K. om. — 6. K. om. — 7. K. om. — 8. K. om. — 9. H. دوام; Bombay ed. دوام; H. دوام; K. دام. — 10. K. om. — 11. K. om. — 12. K. om. — 13. K. om. — 14. K. om. — 15. K. om. — 16. K. om. — 17. K. om. — 18. K. om. — 19. K. om. — 20. K. om. — 21. K. om. — 22. K. om. — 23. K. om. — 24. K. om.

for خائید; I. خوابید; K. خوابید; N. در پنج نماز; درین گه — 18. K. for آن. — 21. K. بشیمان for بسومنات.

210, 4. I. می زدند. — 12. II. شخم for کار; Bombay ed. تخم.

211, 5. IH. om. from مصطفی و گفتند (l. 10). — 16. K. غیب پیش که رود. — 24. H. and Bombay ed. have رود. — 25. K. نماز for نماز.

212, 5. IH. om. from سر بنیستی خود (l. 7). — 7. K. om. جیست. N. has: ندا آمد که ایمان آور گفتم خداوند ایمان آوردیم. — 9. III. omit this saying. N. om. گفت. — 10. N. از خود خواسته ام. — 13. After ما ائیهیائیم. H. معصومیائیم. I. و ما روحانیائیم. I. کروبیائیم. — 14. IH. omit. — 20. After نابدید H. proceeds: شدیم و از ثری. — 22. After ندا کرد H. proceeds: که آنکس که قدم او و سیر او این بود کجا تواند رسید پس من گفتم درازا سفرا انج هر چند میرویم از پس H. has: چند نمی گزیم انج. — 23. Instead of خویشتنیم.

213, 2. K. کردند و جنان کردی رومی. — 3. H. گفت. — 6. N. چند for اقی. H. یعنی. — 10. K. پسند. — 13. H. میگیرد for وافی. N. has in marg. وافی is apparently a dialectical form of وام. — 14. H. تا قیامت. — 17. H. هر نیکوئی که با مریدان همه پیران. — 19. I. کرد تنها با شما کرد. — 22. H. and Bombay ed. باشید for باستید. — 24. K. باسید. — 23. Not in IH. — 24. K. باشید for باسید. — 25. K. مریدی for مریدی.

214, 6. H. گاه چندان قوت از آن خداوند. — 9. K. om. گویم. — 12. H. ببندد. — 14. K. و از هوا در دست من سبوسه زر کردند. — 16. N. از سگی سفید مسئله. — 17. Not in IH. — 21. H. چهار ماه باز که.

215, 2. H. جینده و برنده for جنینده و چرنده. — 4. K. آن for آنج. — 7. و گفت انج. Cf. 222, 3 sqq. This saying is not in IH. — 10. Not in IH. — 16. The words و گفت انج down to سخن نمی توان (l. 19) are not in IH. — 19. N. گفت. — 23. III. omit from گفت و (l. 25). — 25. Not in IH.

216, 3. H. کنند for نکنند. — 6. IH. omit from گفت و یک

13. — بر روند» میگردد. I. 12. — اما بسبب آن میخواستم تا میان الخ و جنین الخ. 17. — صیرافی. I. 14. — تنگ. I. has باریکش for ربکش. K. This anecdote is in K. only. — 22. اعلا is blurred out in the MS. and is supplied by conjecture. — 23. I. has نقلست از شیخ عبد الله تستری که گفت جوانی الخ.

201, 3. The correct form of the *nisba* is خُرَقَانِي, not خَرَقَانِي. Khurqán was a town in the province of Qúmís, four leagues from Bisṭám, whereas Kharraqán is a district in the Jibál province. — 4. K. الیهی. — 9. I. دزدی از بیش تا باز میرفت. I. 20. — آشنایی for عزت شانی. I. 9. — گفت. After 24. — نتوانند دیدن و. IN. om. 21. — بسر باز for باز پس. I. has باز and همی. N. om. ای سلطان اعرافین بینی دار که مردی الخ.

202, 3. H. سی و نه سال. — 6. I supply the words آر تا حاجت from I., since the corner of this page in K. has been torn off. — 9. IN. چهار. — 15. I. شیار for سیر. — 16. I. عمرو ابو العباس; and so H. in marg.; N. عمر بن عباس. — 19. K. شیخ ابو امشایخ. — 25. N. از بیم. حقی نرفته ام.

203, 1. N. قدرت for او قدم. IN. دو for دو. — 2. K. points بظام and so frequently. — 3. Read اثنای. — 6. K. نگفته بودند. K. یکی سببی افتاد که بعضی را بردند و بعضی. K. 8. — نیندیم. K. 7. — کبی for تعجب کردند و گفتند سبب چه بود. N. 20. — ترسیدند.

204, 17. KH. بشیخ گفت. — 19. H. نهاد for ننهان.

205, 9. K. و قرص. — 11. K. ابزار بگرفتی. — 14. I. زدند. — 16. I. پس قولان بدست مالش بینی بگفتند. K. om. — 17. K. om. هر دو. — 20. باش is blurred in K., but N. has that reading. I. has یا شیخ ساکن باش. — 22. The passage from نقلست to حواف همی کرد is in K. only.

206, 2. H. بر موافقت قومی که بر خاسته اند و ایشان این چنین. — 7. After شد I. proceeds: گفت بیا: خرقه من من ده که مرا طاققت آن نیست شیخ ابو الحسن گفت بیا که مرا چند. K. چند for چندانی. K. 22. — برد. K. 17. — اندوه خود خوشتر است. K. om. با او گویم. — 23. I take وا شنود from the Bombay ed. I. has جنانک او فاشرد; K. چنانکه راست بود.

207, 1. I. باز شکستم. — 2. K. بر منبر بوزم. — 4. K. خواهند. — 5. K. بدررا.

208, 2. K. گفت تو و تو. — 20. K. هم for هم. — 22. K. apparently has بیش in both instances; N. ای. — 23. K. om. کرد.

209, 4. K. om. و before صحابه. — 6. K. om. از منای. — 7. I. اینک.

اگرچه در نهایت حال باشد زیرا که استنادی باید که در طریقت و مجاهد»  
 9. K. om. [باشد] تا نشستی با حق تعالی دست دهد از راه مشاهده  
 11. بساط مشاهده» K. has سه for and و در نهایت  
 12. H. صفات خود است. K. بیعت هیبت Bombay ed.  
 13. H. اورا در ظهور ایشان; K. اورا for اورا  
 16. K. om. است. — 19. K. حمیت for جهد and صفت for  
 H. در طینت.

195, 5. K. om. مگر. — 7. K. دوزخ کرد. — 10. H. چیزی برای خود  
 11. K. کنند بپرسند. — 12. H. omits from غربت to  
 K. app. has او بدتخت آن بود که آخرتوا الحج and begins: بفروختند  
 16. K. om. for آن نیست but the words are blurred.  
 17. K. مفروش. — 23. H. گفتن خاموش.

196, 1. K. om. شیران. — 3. H. پناه خواستن است. — 4. K. دریافتنست  
 6. H. طلب علمرا. — 7. The text of this saying is faulty, but I am  
 unable to emend it. Instead of the clause و مردان الحج H. has و هیچ  
 12. و گفت الحج. — 17. I. از دهان. — 18. The reading  
 is conjectural. I. has something like سختیست.

198, 15. و گفت غریب الحج. Cf. 195, 12 sqq. — 22. H. and the  
 Bombay ed. have کلو for کلو; N. کلو برقبه باز برد. Possibly there is an  
 allusion here to the proverb اشأم من رغیف الحواء (see Froytag, *Arabum  
 Proverbia*, vol. I, p. 694). — 24. K. امفتوح.

199, 1. K. گذاشتی. — 2. H. جنس سخنها. — 4. K. om.  
 8. K. بپیر هری for عبد الله انصاری. — 6. H. چنان بلند شد. — 11. The  
 Bombay ed. has خلق for جنین. — 10. I. om. از. — 12. K. رکوة for رکوبی.  
 13. K. بتحقیق. — 20. H. خذآوند. — 19. K. در کار کرده سبید. — 21. K.  
 کند. The reading of K. is different but illegible. *Dele* ا after  
 21. H. expands this saying considerably without  
 adding anything to the sense. — 22. I. has: چون شیخ  
 23. I restore وفات کرد شیخ ابو انقاسم [فشمیری]. [H. خوابش دید الحج  
 بداشت, which is illegible in K., from the Bombay ed. The latter  
 omits بیای, which may be a mistake for باز.

200, 4. H. مگر مراجعت باز بدنیا. — 5. H. از بهر صلاح خود.

و او از معروف و او از داود و او از تابعین — سری — we should read after — 20. Read ابو علی شبلی. There is an article on him in Jámil's *Nafahát*, p. 331 sqq., where this anecdote is told more fully. I. has ابو علی شیرازی. — 21. I. مقام نیست. — شیرازی.

از خدای پرسید. I. 20. — وقتی بمرو بیمار. I. 12. — مقابله. I. 5. 189. — چه کنم for چه دویم. I. بگویم. K. 23. —

که او بر من و I. که او با کسی عرضه کند و بر من بزند. K. 1. 190. — 12. I. رویا کنند. K. 9. — خوردی. K. 4. — H. om. بزید عرضه کند for وسواس. H. 15. — یافت این حدیث. H. 13. — غمز for غنیمت. — 17. After تا انسان دیو درون. K. درخت تعلق دنیا. H. 16. — دست. — 22. K. طلی. — 21. K. om. و مرید شیخ بود. I. adds نام

ازین. The Bombay ed. is supplied after این. KIH. 5. 191. — 7. K. ابو الحسن پربندی. — نگفت. — 12. I. کس for درویش. — 15. I. بمشغول for مشغول مدرسان. — 17. K. om. گفتم.

6. After بشکند. — شیخ گفت بدو گفت I. بگویم. 5. 192. — I. adds باید کرد. — 9. — يك روز الحج. This anecdote is not in III. — اورا بخروار اسباب و آلات. H. has گفتی الحج. 20. بکار آید اما اگر بعزلت در خانه خواهد نشستن او را اندک چیزی تمامست. — علم. — 21. K. سنبل for سنبل, which is a conjectural emendation. After علم H. proceeds: اگر برای ریی خلف و فروختن و جاه آموزی ترا علم بسیار می باید و اگر از برای عمل و زاد آخرت می آموزی ترا اندک علمی بسیار است چندانکه شرائط عبودیت بدان و بدان عمل کنی که مقصود از علم عمل است و تواضع.

5. I. نگه (I.) seems to be a mistake for زنه (KII.). — 7. I. شکستندی. — آخر مرا روزی روز بازاری بوده است میان مومنان. I. 7. — 8. H. بازار. K. app. has کویت after سنت. — 10. H. بدانستمی. — 11. H. بگردانیدمی. — 12. K. om. با او. — 14. K. om. سخن. — 15. I. adds امده after بیرون آمد. — 16. K. om. از before. — 17. I. و اما شاید که مرادش آن. H. proceeds: بر آید. After بر آید از خوف لاجرم روا بود. I. has بناشد. — 18. — باشد که چون آنجا زمان الحج. — 20. در آنست. Bombay ed. که پیش از همه او بود occurs for کو. — 22. K. om. باش. — 23. I. نمیتواند کرد.

7. I. درختی for موجبی. KH. 5. — 5. H. تعلق او با شیخ. — 2. H. 194. و گفت. — 8. — خود را زود بکشتن سپارد, but see Qushayrî, p. 151, l. 2. — I. omits this saying. H. gives an entirely different version, هرگز در بدآت پیری و استادی نبود در ارادت حق تعالی و سلوک. — viz. — حریفقت او یا حق تعالی در نهایت نتواند نشستن تا اقتدا بشیخی نکند

**182**, 1. *حسبیری*. I. *نقلست الخ*. This anecdote occurs in I. only. I. — 5. K. *برهان*. K. om. *که*. — 9. K. *شوق الآخر*. — 15. K. *کبری*. I. *کتاب*. K. om. *شرح* و *before*. K. om. — 16. K. *زندة امشاج*. — 20. K. om. *بغداد رسید*. I. — 22. I. *سری سقطلی و چهل ولی مشایخ کبار را*. — 23. I. *خدمت درویشان میکرد و در تراویح شیخ*. — 24. After *داند* I. has: *ختم قران کرد*.

**183**, 11. K. *مشتغل*. — 12. I. *و گفت از این ساله الخ*. — 15. I. *اهل*. K. omits from *before*. I. om. *حفظ ادب*. — 17. I. *و اشعاریست*. — 21. K. *وقت و حضور*. — 21. K. *اهل خصوص* to *که ادب*.

**184**, 7. *Abú Sa'íd b. Abi 'l-Khayr*. I. adds *از توحید* after *با خدای*. I. *خواهید*. I. — 10. K. *گرداند*. — 11. I. *باشید*. K. *عمر*. — 12. I. *خویش می باید گردید*. — 15. H. *که*. — 17. I. *بندگی* for *بند*. — 20. After *تواند* H. proceeds: *از ایشان چندان توانی دید که نور ارادت تو است دوست*.

**185**, 1. H. *ریاست و پایه نبایستی*. — 4. I. *و از پرده*. — 5. K. *جوهر تست*. — 6. I. *گفت* for *آن*. — 7. I. *توحید رود*, which appears to be correct. — 8. — 13. H. *با او* for *وا*. — 15. K. *نه ظلمت فنا از هستی*. — 16. H. om. *بند* to *کند*. — 17. K. om. *هرچند بنده*. — 20. H. *بیک کس پردازد*. After *ادم* H. has *حرف تعالی از*. — 21. K. om. *نزدیک*. — 24. I. *چون من و تو*.

**186**, 4. K. *امن*. K. *دستی*. I. *ندارد*. — 6. K. om. *بعرش*. — 7. K. *باید* for *باید*; I. *خواند*. — 8. K. om. *در خواهند*. — 11. K. *نشایستی* for *بشناسی*. K. *بتری* for *تویی*. — 14. I. *نکنند* in marg. *ولیکن نکنند* for *و ننگی نکنم*. I. *مقدم* for *مقدم*. — 15. K. *نمیند* twice. — 16. I. *براند* for *آید*. — 17. K. om. *ام*.

**187**, 1. I. *در صورت*. — 2. Road *آورد*. After *بدوزخ* I. has *پس مهار*. — 3. *و گفت آنجا الخ*. Not in IH. — 13. I. *بر*. H. *باز*; I. *باز*. — 15. *نامها* از. — 18. I. *طسوی*.

**188**, 4. I. *حقایق مقام و حال معین*. — 8. I. *بدیوار* for *باز*. After *یکی* I. adds *در ابتدا*. — 9. Read *بیک* (IH.) instead of *بیک* (K.). — 11. K. *در سر* for *در بر*. — 13. H. *محب* و. — 14. K. *درخت خوردست*. — 15. Read *مرد* for *مرد*. — 16. K. *مقدم* for *مقدم*. — 17. According to Qushayrî

محبوب H. 9. — بغیر محبت و محبوب H. 8. — دوست داری برای محبوب  
 for خذاء تعالیٰ. — 11. K. and H. بندد نه بندد, but Qushayrî (p. 160,  
 l. 12) has من تصور عنده التوحيد. — 13. K. om. گفت فی. — 14. گفت  
 معرفت سه است یکی معرفت حق. H. gives this saying as follows: معرفت  
 تعالیٰ و محتاج اوست او دیگر معرفت نفس است و محتاج است بگزاردن  
 فرائض دیگر معرفت و حق است و محتاج است برضا دادن بقضای او و احکام  
 آنکه با ما بودیم اکنون ما نیستیم اوست H. 21. — بنوک مزه H. 20. — او.  
 — 22. نشان is a translation of the Arabic علامة, but Qushayrî (p. 165,  
 l. 22) reads علاقه, K. کلمه for گله, which translates شکوی in Qushayrî.

و گفت الخ. 10. — بر داری گردن K. 9. — بسر می نازد H. 8. **177**,  
 — علم یکیست و آن آنست که بذات خود نفس خود را بدانی H. —  
 بر زبان بیغبران for بر زبان الترمیل (sic) K. 12. — زبان K. om. 11. —  
 15. H. قلب. K. om. که درین عالم بدان. H. 14. — علیهم السلام.  
 18. K. صاحب همت بهیچ فرود نیاید اما صاحب ارادت زود فرود آید  
 حقیقت جمعیت کلی است و یکی H. has. و گفت الخ. 19. — و آن for  
 ساختنست for سخن است H. 23. — بصفت فرادانیت.

— و گفت علامت الخ K. omits. هر چه for آنچه وقت H. 9. **178**,  
 ظاهریست در باطن و باطنی است در این. H. این. K. om. بنیان شود. K. 15.  
 ارادتست K. 23. — مکر K. 21. — تا آنکه to و گفت K. om. ظاهر  
 24. H. اختیار and ارادت after او. K. om. ارادت تست for  
 رضاء.

کلام H. has خدمت الخ. 4. — صلاح خلق را H. 3. **179**,  
 گفت after غیرت K. om. — حیاست for چنانست K. کلام دلست  
 گوش H. 11. — عباد روزگاران آدم K. 10. — عبرت for غیرت K. 8. —  
 در عالم ارواح H. مغرور بیک دانه اشباح نکنند H. 12. — بکوش دار  
 نبود. K. om. 17. — از خلق و to چنانده K. om. 15. —  
 هر که الخ H. om. بعبودیت H. 19. — بحق to بسبب K. om. from  
 و گفت بر تو باد که دائم. H. proceeds: بلا After بلا. K. app. بلادت  
 ملازم الله باشی الخ.

8. — طفل شیرخوار H. همه دنیا H. 4. — چنانکه پنهان H. 3. **180**,  
 رب after گفت K. om. 12. — جنید Road. — بود K. om. 9.

دارم K. om. 8. — گفت دردم بر دم K. 7. — نیز فروشی I. 1. **181**,  
 نقلست که در آن شب که وفات میکرد H. proceeds: دان —  
 که امید داشته تو H. adds. — با K. om. 14. — همه شب الخ  
 17. — روزیکه مردان بحاجتها می آیند H. adds بود. After شده است  
 K. om. نفی. — 18. K. رسوت; رشورت H. — 19. K. text Bombay ed.  
 و آدمرا K. 23. — آمدند و گفتند H. 22. — یکی K. om.



این Read. وجود. K. om. — 7. K. om. چرا. H. آتش شوق. H. 168, 5. — 9. Probably should be read. — 14. I. طلب تغییر. — 19. K. و بعد.

ندا for پیدا کند. K. 8. — 6. K. مکر. — 13. K. خواست. — 15. I. مرا بدان ستور بر گیر. — 17. K. خار بر for خار بن. K. 19. — جواب.

تو شهادت تلقین کن اینک زتار می بزم. I. proceeds: یابم. 2. 170. — 4. K. خیر for خسر. — 6. نقلست الخ. This story is not in III. — 13. نقلست الخ. Not in IH. — 16. نقلست الخ. Not in IH.

171, 1. نقلست الخ. Not in IH. — 8. نقلست الخ. Not in IH. — 13. نقلست الخ. Not in IH. — 17. K. الباقی stands for الباقی.

172, 3. نقلست الخ. Not in IH. — 6. K. om. و before بیوندم. — 12. نقلست الخ. Not in IH. — 15. نقلست الخ. Not in IH.

173, 1. IH. omit from شبلی to the end of the story. — 2. نقلست الخ. Not in IH. — 4. K. قول for قبول. — 7. نقلست الخ. Not in IH. — 11. از جمله خلائیق عالم هیچ طائفه دون همت تر از رافضی الخ. H. — 13. روزگار خویش در تعصب خلف بیاد دادند. H. — 12. روافض. K. — 16. روزی الخ. Not in IH. — 15. درم و دینار. Read. — 21. نقلست الخ. Not in IH. — 19. K. om. که گفت.

174, 2. K. om. را. — 5. I. روزی از وی باز نگیرد. Perhaps we should read کی for که. — 14. H. دیده for دنیا. — 15. H. او بودمی. — 21. H. چه. K. om. با همجنس. H. — 18. من من بودمی ولیکن الخ. — 22. H. بوز for گشت. — 22. H. تراب در بادیه گرسنه ماند.

175, 1. I. یا for تا. — 5. H. این قوم. K. دیوار for دیوان. H. 8. — 9. K. گفت. — 12. H. بزبان. — 13. After H. ثنوی proceeds: و هر که بوی ایما کند بت پرست بود و هر کس که سخن گوید خوشنود. K. در وی غافل بود و هر که از وی خاموش شود جاهل بود الخ. The latter reading is confirmed by Qushayrī, p. 160, l. 1. — 15. H. گم گشته است. — 16. H. کنند twice. H. معنیها. آن تمامت مصروف و مردودست بر شما و محدث و مصنوع نامترین است — حواش for قوی. H. — 20. H. از غیر و غیر منست. H. — 19. مثل شما — 21. K. omits from عیال خود to خلقش (l. 23). — 24. K. om. و نفسی. — و گفت الخ. K. omits محلّ نمودست. K. app.

176, 2. H. کون for قوم. — 3. K. om. بی غم. Qushayrī (p. 149, l. 13) has هم. — 4. H. و محبت من خاص. — 6. Read رشك. K. has ایشار است هر هرچه. H. — 7. H. دست داری. H. بر محبوب. H. om. شك.

K. om. او. — 5. K. وصول دنیا. I. om. و دعوی کنی. — 8. K. جیست. —  
 وداع for داغ. — 19. K. بر آید for باید. — 12. I. صدق و.

**160**, 10. After H. adds و منشأ وی در بغداد بود. —  
 12. After H. adds و [read اشروسته] [asروشنه] و. —  
 17. K. om. از اول. — 18. I. هیچ. After  
 و عمر وی هفتاد و هفت سال بود و وراثت او در ذی الحجة II. adds نگرفت  
 22. — خوانده بود to جهل. IH. om. سنه أربع و ثلاثین و ثلاثمائة بود  
 — 23. K. نکردیم. I. بدزد for به پدر. —  
 24. K. om. تا کرد.

**161**, 3. H. نپاوند. — 4. K. بامیری ری. — 15. After آمد H. proceeds  
 و سبب آنکه خویش شیخ جنید بود احترام او را پیش شیخ جنید فرستاد  
 — 18. II. مردان for من. — 19. After جکنم I. has the following *rubāʿī*:

غواصی کن کورت گهر می باید  
 غواصانرا چار هنر می باید  
 سر رشته بدست یار و جان بر کف دست  
 دم نازدن و قدم ز سر می باید

— 21. Read شهری و تجارنی.

— 19. K. مرد ضلی. —  
 23. K. جاء.

**163**, 1. I. یکی هزار. KH. یقنله. — 2. KH. مقتول and یقنله. — 5. K.  
 om. from بسبب to بیفزاید. — 13. K. om. نقلست. — 17. K. om.  
 نقلست که کودکان یکبار الحج. I. نقلست. — 21. K. om. نقلست and خدا  
 K. om. او. — 24. I. لیف for کذب. K. — 25. After  
 K. proceeds این گفتند که من فرج زانرا الحج.

**164**, 1. K. دکلاذرا. I. بصوفیان. — 2. I. om. را. — 4. K. از  
 گفت از. — 7. I. نور for فرو. — 10. K. اخلاع کرد; H. ضالع شد.  
 K. — 11. K. om. جنید. — 13. K. میگویم; I. میگویم; H.  
 — 17. K. om. از. — 22. IH. گفتند. See note  
 on **37**, 13. — 24. K. سنوزند. I. بتبغ قیر.

**165**, 1. I. دسته خوب. — 3. K. om. نقلست. — 7. KI.  
 omit this saying. — 9. H. has خوارى من بنتر از خوارى و گفت الحج. —  
 10. KI. omit. — 13. K. om. از after  
 — 14. K. om. که. Read گفت for گفتند after بود. —  
 18. IH. omit this saying.

**166**, 2. K. om. گفت. — 11. IH. بدین بیرهن. — 14. H. بیشتری.  
 — 17. H. بر سر منبر. — صوفیة.

**167**, 3. I. بایگه. — 9. I. نقالی من.

گفت خانه من نمود و من طلب دارم I. adds. خواص گفت — 7. After معاش ایشان از حلال میگردم و بدیشان میرسانیدم IH. omit the following anecdote. — 11. After تا عبودیت وی مشغول باشم H. proceeds: تا چون مردم به بهشت فرود آیند و بنعمت وی مشغول شوند حق تعالی را — 13. K. om. و گفت آنچه. IH. omit. — 17. H. بسیاری. — 19. H. تکلیف for اندیشه. — 20. H. تکلیف. — 21. K. om. و before و در ادای آن تقصیر نکنی H. adds نگرانی. After بر تو

156, 1. H. پیوسته مطابقت طمع از خلف میکند. — 2. I. om. from to the end of the saying. H. اصل آخرت. — 3. H. هر که. — 5. The words from و آن to ترك are in K. only. K. عرض, but Qushayrî (p. 84, l. 6 from foot) has غلم يجد عوضها في قلبه. — 6. H. عمر کرا توکل در نفس. — 7. H. om. جیست. H. صبر ثباتست در عبودیت بموجب. — 8. Qushayrî, p. 99, last line, agrees with K. احکام الحج. — 10. H. تدبیر for نکه; so Qushayrî, p. 28, l. 4. — 12. H. جوئید and the following verbs also in the 2<sup>nd</sup> person plural. — 18. H. بخاطرها. K. زبان for بزبان. — 21. IH. om. بقضا بیامدی. In K. تقاضا is written below باز بقضا بیامدی.

157, 6. Read برفتم for برفدم. — 10. After که آن عظیمست I. adds و صحبت و حجت. — 15. After بود II. adds: بسیار مشایخ یافته و مقبول و پسندیده و وفات او در تاریخ سنه تسع و تسعین و مائتین بود و گویند سنه تسع و سبعین. — 23. K. om. شد. Read وقتی آنی عظیم آمد.

158, 2. K. مرا این for فرا ایم; I. مرا آیم; H. فردا آیم. These variants point to فرا آیم as the true reading; possibly the phrase is proverbial. — 3. I. از دعای تو از غیر مستغنی. — 4. I. حقیقی; II. جد و حجت. — 5. I. omits from که وقتی. — 13. II. حرمت for بیزارى سندن. It is not unlikely that فرّاز is a corruption of بیزارى. — 15. H. حرمت for تجارت و حرفت. — 19. KIH. سببها for شبهتها. I read خدمت with Qushayrî, p. 29, l. 14. KH. سببهاى باطل. — 20. I. omits this and the next saying. — 21. H. برکات و کلمات وی بودمی تا از وی. — 22. حظه should be خطر according to Qushayrî, p. 29, l. 17. — 23. Instead of کرامات آنچه H. has کرامات و فوائد, which agrees closely with Qushayrî.

159, 1. I. omits this saying. H. اسباب علائق سه. — 2. K. om. افتاد. — 3.

21. BMH. om. from چنانکه to شنیدنی. C. concludes with the following words:

چنانکه حال این است که می بینی  
انذیت بذات خود ذمنا بود \* انذیت نبود انجا خدا بود  
رحمة الله عليه رحمة واسعة

— 22. نیکوست. Here LB. end. M. has a short article on Muhammad Bāqir (see p. ۳۳۹ of this volume).

### SUPPLEMENT.

148, 3. I. محرم. I. بر توکل. — 5. H. در حقیقت بکمال بود. — 6. K. و در شهر زنی وفات کرد در سنه H. کردی. K. om. که. — 9. After 12. I. خضرو مقدارى; so H. I. احدی و تسعین و مائتین رحمة الله عليه. — 14. K. زیرا این. K. om. نقلست. — 19. I. خمار, but in marg. نهار دورم میداری. H. ای خواجته دورم می پنداری. — 20. I. من آن زن نیم که مرد خوام آن مردم که فرد جویم. — 21. این را جواب I.

149, 3. K. om. روز. — 5. K. ساخت for سخن. — 9. K. om. کرد for کرده. — 21. K. و گفت. — 22. Read جنبانیدند. — 24. K. خواست.

150, 2. I. تویع خواص. — 6. I. حامد بن اسود. Qashayrī, p. 120, 1. 14, has حامد الاسود. — 8. I. گفتم for گفت. — 9. I. کزدمی. — 10. I. وطاقى for وساد. II. وطارى. — 12. K. شب. — 17. K. om. تو. — 21. K. om. و گفت. This story does not occur in I. — 24. K. نخرم.

151, 2. K. om. جبر. K. om. که گفت. — 8. I. گستاخی. — 18. I. و مریدی الخ. — 21. I. دین محمد. — 19. I. که اگر اورا گفتم for گفت. — 23. K. گفتم.

152, 5. I. omits from راست کنم to و گفت (153, 15). — 7. II. انار. — 25. H. بمذا for عیار. — 23. K. بی بی for پیرزنی. — 9. هفت هزار.

153, 15. K. om. که. K. om. و گفت. — 18. IK. نشسته. H. has من برو to بیرو. — 22. K. om. که تو بنداشته. — 20. K. om. راهب نیستم. — 24. K. نقلست الخ. This story is not in III. — 25. K. خواست.

154, 2. K. om. بود. — 16. K. و گفت الخ. This story is not in III. — 17. K. برسند.

155, 1. جو for چه occurs more than once in K. — 6. K. om.

و از آنجا که حق است حقیقت است و گفت هوا حیات نفس است و حق حیات داست و حقیقت حیات جانست و گفت ترانها که محبوب کرد ایشانرا اگر آگاه کند از علوم قدرت جمله در طرب آیند و اگر کشف کند چیزی از حقیقت بر ایشان جمله بمیرند و گفت هرکه اعمال ببند محبوب گردد از معمول و هرکه معمول ببند از رویت اعمال محبوب گردد و گفت انبیا علیهم السلام غالبند بر احوال و مالك احوال اند پیش میگردانند احوال را نه احوال ایشانرا و غیر انبیا چنانند که سلطنت احوال راست بر ایشان تا H. adds کردند 17. — احوال ایشانرا میگردانند نه ایشان احوال را شده است. 23. L. om. — 23. L. om. — 19. L. کریم. — 18. L. om. — و اهی نکرد

141, 3. C. معتصد for معتصم. Both readings are, of course, incorrect, but no text has مقتدر. Considering 'Attār's gross carelessness in historical matters, we may probably attribute the mistake to him. — 9. L. om. خون. — 10. C. منصور نه ایم. — 15. C. پیدا نبودم. — 21. H. سلامت شریعت for سلامت.

142, 1. I. عنایتی for عتای. — 2. CII. ساخت for خاست. — 3. LI. جوی for جنید. — 15. CH. اقبویاست. — 16. I. هزار for مدار; H. هه; C. دیدار. — 20. L. gives a Persian interlinear translation of the Arabic verses.

143, 5. After مناجات کرد M. has خواست بگفت; so B; H. مقتران for مقتران. — 6. I. کس نداند. L. om. و گفت آنچه خواست یافت نگرسته. — 10. After نگرسته و صلابت. CH. و بصلابت; so H. — 9. IM. و گفت آن چه بود که بر من رفت که بعد از سالها دراز بود H. has: — 12. L. مکافات آن میکنند پس از نردبان فرو نگریست و خادمرا الخ ساختم for ساختم. — 16. LBM. گلی point. — 14. CH. و گفتند

144, 1. H. بعضی می گریستند الخ. 5. — گلگونه روی مردان. The remainder of L. is supplied by a later hand. — 9. H. جمال. — 10. B. حلاجک for جلاجل. — 12. H. بازی میکنم; I. میکنند راضیم افراد. — 13. BM. حسب for حبت; and so app. I. L. دوستی یگانه. H. in marg. gives a Persian translation, viz. و فردهای یکی است. — 15. L. om. from خادمرا گفته بود. — 22. BMH. ببریدند to و نماز

145, 3. B. عباس. — 5. After میگردم B. adds: گفتند خداوند این که آن شب که او را دفن کردند. — 8. M. دوست بود چرا با وی چنین کردی حق با تو چه کرد گفت مرا در مقعد. — 13. After جگر کرد H. proceeds: صدق فرود آورد و اکرام کرد گفتیم با این خلع چکرد الخ. — 17. L. در تن. — 18. II. شبلی گفت for که ترا کشتند; so I.

و گفت صوفی وحدانی II. has بالله 20. After — . مردی را دیدم از منتصوفه  
الذات است نه او يك كس را داند و نه يك كس او را و گفت صوفی آنست که  
اشارت از خدای کند و خلق اشارت بخدای کنند یعنی او در میان محو بود  
یعنی چون شده دیدی چنان دانی که I. adds in marg. After 21. —  
H. خاطر حق 22. After — . شده هلاک شدند و روی در خالق اشیا کنی  
و گفت هر که التماس حق کند بنور ایمان چنان بود که کسی آفتاب has  
جوید بنور کواکب و گفت حکمت تیرهاست و دل مومنان هدفهاست و  
تیرانداز خدای و ختلا محال و نفق صاحب فراست به نخست نظر مقصود را  
در یابد و ویرا هیچ گمان و شک نباشد و گفت از اخلاق مردان مومن  
24. MH. — . آنست که قصد توانگریش میانه بود اگر بود ذنوع بود در فاقه  
از خوردن بخون L. که تا

before و LBM. om. خالی for حیاتی BM. در شرک پیوسته 3. U. 140  
— . اما بدانند که II. داند BIM. حدوث for وحدت II. 6. — . مستغنی  
و گفت اندوه او اگر مصور شود H. adds بیابانی 9. After — . در علم L. om. 7.  
10. — . انبیا و اولیا جمله روی بدو آرند و یکی را نیز از بهشت یاد نیاید  
و گفت هر که بهمه مقامات بندگی فرا رسد و جای آورد II. adds باشد After  
14. H. in marg. — . وقت L. om. مکشوفات 13. Read — . آزاد گردد  
تا چه چیز از صدف I. adds in marg. زند After — . مرادست II. سفینه  
II. proceeds: زهد چنان After — . L. om. 16. — . بیرون آید  
و گفت تا زهد داغ انبیا را باز داد است هنوز داعی بر هیچ دل ننهاده است  
گفتند دست دعا درازتر است یا دست عبادت گفت این دو دست را هیچ  
جای وصول نیست دست دعا بدامن وصول پیش نرسد و آن شرک راه  
مردانست و دست عبادت بدامن تکلیف شرعی و شرعی پیش نرسد اما  
دستی که از آفرینش برتر رسد اگر خواهد دست دست سعادت است و گفت  
آن حال که بیک موی کونین را از جای بر داری تو بر داشته عنایت باشی و  
نخست تا محمول نباشی حامل نتوانی بود و آن یک لحظه که یک موئی از  
خوبشتمن حمل نتوانی کرد از دست عنایت در افتاده باشی و گفت نه منفصل  
است بشریت از او و نه متصل است بدو و گفت او آنست که متجلی شود  
از سر سوزنی آثرا که خواهد و محتجب گردد در آسمان و زمین از آنکه خواهد  
پس بر تو باد که مغرور نگردي بخدای تعالی و نومید نشوی از او و رغبت  
بکنی در محبت او و راضی نباشی که نه محبت باشی و اثبات او مکن و نفی  
او مکن و بر تو باد که از توحید پرهیز کنی و گفت روا نبود کسی را که یکی  
بیند یا یکی را یاد کند یا گوید که یکی را بشناختم آن یکی را که جمله آحاد  
از ظاهرست و گفت اسمای خدای تعالی از آنجا که ادراک است رسم است

شد 18. After — 16. I. — 16. I. — از حقیقت بود چرا این سخیر و بدعت بود پس از بصره بدو حرقه (sic) رفت و تعلق به عمرو بن عثمان مبنی کرد H. adds — 19. H. correctly reads ابو یعقوب — 20. After برجید H. proceeds — حسین آن گذرنامه بر گرفت که در پیش ذکر آن کردیم و ببغداد الح اهل — 25. I. om. — یعنی سر دار II. adds کنی — 24. After — 21. I. بسکون.

137, 6. The words from شد to نیازی are pasted over in L. Text I. — 8. L. om. اهل. — 10. I have supplied from B. the words .. اورا .. which are pasted over in L. — 11. H. به نیمروز و سیستان و . . تفاوتی — پس بصره شد بار دیگر مرقع اذبح H. has گفتند — 13. After — بصره آمد و یک سال به بصره بود H. — 16. H. — ابو یعقوب — 15. H. — ابو عبد الله H. in marg. — 20. H. للمیتر for المیتر. — 17. C. — 20. H. — 21. M. for بصره. B. writes محیر with *tashdid*.

138, 4. BH. دانستی. — 5. LM. om. — 7. The form ذشخوار for دشوار is in L. only. — 8. M. زبیر نمازی III. — هر نمازی را — 21. نقلست — 21. H. یکی است H. adds و حلوا گری آنجا نشسته بود یک نصف حلوا باز نیافت در آن عجب بماند که هیچکس پیرامن او نداشتند بود تا آنکه بعد از چند گاه آن طبقا را بگرفت بر پی یوفتند باحباب حلاج رسیدند آن حال بر گفتند و حلواگر تاریخ آن روز یاد داشت ایشان نیز همان روز نشان دادند حلواگر بزیارت حلاج آمد منعجب بماند و مرید او شد.

139, 5. BCIM. om. from گویند و to کرده بود. L. om. بود. — 6. After گردی B. Read — 12. اگر کفرم در کفرم در اثرای H. adds المخبیرین — however has کردی L. که — 13. After عمر the texts differ greatly. C. has در کار شکم H. در اندیشه آئی I. — بر توکل شکم کردی — 14. After نقلست که گفت مرغی را دیدم از مرغان منصوفه گفتم H. خواهد بود تو بکدام پی می پری بسوتی او گفت به پیرو بالی که دارم گفتم پیرو بال قطع کن که او نیس که مثل شیء است تو بدو نتوانی رسید نقلست که حسین منصور گفت ابلیس میگذشت موسی را دید علیه السلام موسی گفت ای رانده چرا سجده نکردی تا رانده نشدی گفت بد نکردم بغیر او نگاه نکردم چنانکه تو که چون دیدار خواستی گفتند انظر الی المخبیرین تو بگو که باز نگریستی من گفتم جز ترا سجده نکنم و بجز تو بکسی ننکردم از او پرسیدند که در موسی چگوئی گفت حرف گفتند در فرعون چگوئی گفت حرف گفتند معنی این چیست گفت ایشان دو صفت [MS. اصنف] اند که میروند در اهد بر آنچه رانده اند ایشانرا در ازل از بوائسودا [ابوالسواد Bombay ed.] و گفت

The first of these anecdotes also occurs in marg. I., beginning

l. 8 sqq. — 20. L. om. ملايکه. LI. om. from کفایت to گرفته اند. — 22. I. om. ابو. — 25. L. «منزّه» for «تیر»؛ C. «سیر»؛ B. «مرد».

**131**, 3. CH. دو قسم; the other MSS. سه قسم. After ازو most texts add ورضا درو. — 4. L. om. در before آنچه. — 19. C. کدایش for کذاب. C. نقلست for و گفت. — 20. L. گفت صبر کنید و وخاموش باشید.

**132**, 1. BM. حریری. L. points the *nisba* حریری and 'Aṭṭār seems to have pronounced it in this way (for he rhymes it with بحیری), but according to the commentator on Qushayrī, p. 27, it should be pointed جریری and referred to جریر بن عبّاد بن بنی بکر بن وائل. — 2. ll. in marg. گفتیم بنو ارادی می ماند. — 20. B. چه. — 11. L. قبله ولایت.

**133**, 6. L. om. تو. — 19. BIMH چهارم for دیگر. — 21. I read برعبیت with C. and Qushayrī, p. 115, l. 4 from foot; the other texts have برعبیت. — 22. LI. امیر.

**134**, 2. BMH. معاینه. — 4. L. om. گفت after شك. — 6. Read زحمت نهند. Apparently all the texts have زحمت but BIMH. have نهند. According to Qushayrī (p. 59, l. 5 from foot and foll. Jurayrī was asked about عزلة and replied: لا في الدخول بين الرحام وتمنع سرک أن لا. 'Aṭṭār's translation, therefore, is inaccurate, since he must have read أن لا instead of لا, which the context requires. و گفت. باز. C. — 9. C. محاربة مریدان. — 8. LBM. om. — 13. CIH. نفس. — 12. I. — 10. گفت آنچه. — 10. داشت دین. — 14. L. شنودن for ستودن; I. ستودن; II. شنیدن, and so C. Qushayrī (p. 27, l. 22) has باستعمال الفروع. — 16. BCM. مشاعده وصول. — 18. C. عظیم کرده است. — 18. C. چون بند را بپیراند. — 18. C. عظیم کرده است.

**135**, 3. LBM. امواج. — 4. BIM. غریب. II. غرائب و شبوه داشت که. — 9. Read دقت. L. وقت و نظری. — 9. Read دقت. L. وقت و نظری. — 9. خاص آنچه. — 11. جمله روزگار اورا اساس بر بلا بوده است از اول تا آخر. H. adds نبود. — 14. نصرآبادی. II. قشیرے for کرگانی. B. مگر ابن عطاء و عبد الله الحج. H. سبیری عظیم seems to be used in the sense of 'expatiate'. B. سبیری عظیم. — 19. LBIM. بالحاد. — 20. LBIM. الحاد. — 22. LIM. الحاد. — 24. فخر is wanting in all the texts save C. and the Bombay ed.

**136**, 4. BMH. om. the Arabic. — 5. LI. تحلیل. LIM. الحاد. — 6. C. از يك مشربيم. I. يك جزويم. — 10. M. ملاحظتی بوده است در بغداد (a correction). — 11. L. عقل اورا. — 13. C. بیان for میان. — 14. After و اگر ازو يك سخن بظهور آمد که گوینده آن حقیقت بود. H. adds سنت بود که گوینده چون C. has پیدا شد. After چرا آن سخن بدعت بود اما الحج



marg. — 20. L. om. گفت. — 23. L. om. from هرکرا to و هرکرا .  
B. om. چون; I. خوف (a correction).

124, 1. C. حکمت مرید بر سه چیز. — 2. IH. خورش; CM. خوردنش.  
— 7. C. عقول. — 8. After بالنظائر I. adds in marg. والله يتولى السراير.  
— 9. H. بر باطل. — 12. L. om. تحق. — 14. CIMII. باد صبح.  
— 17. L. om. گفت. — 18. L. گفت. — 19. C. دربان. — 21. LI.  
نداشت.

125, 2. H. بینائی for شانی. — 4. I. او for آن. LC. و مجتهد بود.  
— 6. L. om. هر. — 9. CIH. خلقی. — 10. L. om. در هر طریقت مذهبی خاص الحج.  
— 11. BM. حریری. — 13. L. بسیاری بود. — 15. C. بداشته.  
— 18. CII. محقق ذکرى. — 19. L. شرط for سر. — 20. L. سر. C.  
— 23. CIH. write موبیز here and in the following lines.

126, 2. All the texts have گفتم. — The forms بودتی and دادتی  
(L.) were originally also in I., but have been altered to بودی and  
دادی. M. has بودتی and دادتی. — 6. L. زیستنیم. C. و فطره. — 17.  
کردتی in LI., but in I. it has been altered to کردی; M. کردتی. —  
20. CII. تغیر.

127, 2. I. مصره for بصره. — 8. C. باشیدم for کردم. — 11.  
هرکرا. — 23. L. om. گفت. — 19. CM. خلای. — 15. CM. آنجا باشیدیم.

128, 6. L. دارم for هست. — 16. B. می آورد و رها میکند. — 23.  
ببرس for بین. I. گفت. L. om. هزده; H. دوآزده; M. یازده; C.

129, 8. L. om. from گفت لثیک to گفت لثیکه. — 11. L. om. که  
خرقه سیاه در بر و پشمینه سیاه در سر و ازاری. — 15. C. احمد.  
— 18. I. یعنی بقسم. L. بر سر کرده; I. بر سر کرد. — سیاه در پای  
آن. — 25. M. از. — 23. B. آمدند بشیراز. — 23. B. نفسم.

130, 1. C. طوافی; so IH. — 15. After باز M. adds که شیخ الاسلام  
شیخ بو طالب خنرج بن علی بغدادی است استاد عبد الله خفیف وهو من  
اصحاب الجنید شیخ بو عبد الله می گوید که من خدمت وی کردم و وی  
علت شکم داشت خون می فرو شد و طشت در وی می نهادم وقتی غایب  
بودم وی آواز داد که شیرازی من به نمی شنودم دیگر باره آواز داد و گفت  
شیرازی هین لعنك الله من بشتانتم و طشت بوی دادم و علی دیلم برسید  
از بو [MS. با] عبد الله خفیف که توان لعنك الله چون شنودی از وی گفت  
چون رحمة الله شیخ الاسلام گفت فلاح نباشد مریدرا که دل استاد و پیر  
نکشیده باشد و قفأ وی نخورده باشد و لعنك الله استاد نشنیده باشد و  
برحمك الله بر نداشته بود و وی بدر و نکامی زنده نکشته [MS. نکرده] باشد  
[Nafahāt: خود درست بود] و وی خود رسته باشد. See Nafahāt p. 280,